

دوستِ دوست

(سرّ وجود)

استاد علی اکبر خانجانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عنوان کتاب: دوستِ دوست (سرّ وجود)

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: دیماه ۱۳۹۲

تعداد صفحه: ۱۴

مقدمه

مطالعه مکرر این رساله کوچک به‌مراه تأملات درونی و ادراک باطنی آن بر هر مؤمن اهل معرفت ضروریست زیرا کسی که حق دوستِ دوست را درنیابد هیچ حقی را نیافته است و لذا کل دینش به شرک و عرفانش به شیطنت است. درک این حق جهت احیای محبت در خانواده و احیای روح در دین و احیای عشق در عرفان و احیای عدالت در جامعه بطرز معجزه آسانی کارساز است. بنابراین حمل این رساله را بعنوان کتاب همراه به همگان توصیه می‌کنیم.

ع-خ

بسم الله الودود

۱- «براستی آنانکه ایمان آورده و به صلح گرانیدند بزودی خداوند برایشان دوستی می گزیند». مریم ۹۶- ایمان و عمل صالح خلاصه کل دین داری و تقواست که همه وعده های الهی پیامد این دو امر است از جمله رسیدن به یک دوست حقیقی که انسانی مخلص است که تو را دوست می دارد و می توانی در کل زندگی به او اعتماد و تکیه کنی. و این نیازی فطری در هر بشری است که از کودکی تا دم مرگ در هر کسی محور همه تلاشهاست و مقصود همه فعل و انفعالات مادی و معنوی! این آیه نشان می دهد که ایمان و اطاعت بهر درجه ای که باشد باز هم انسان را در حیات دنیا از داشتن یک دوست مخلص که یار و یاور دین و دنیای آدم باشد بی نیاز نمی کند. که دوست کامل و کمال یک دوست همان کسی است که امام نامیده می شود. همانطور که در آیه مذکور لفظ دوست یکی از اسمای الهی است یعنی «ودود» که بمعنای یار و یاور است. پس یافتن چنین دوستی یک آرمان فطری در هر انسانی است که برای پیدا کردنش به آب و آتش می زند و هزینه های گزافی می کند و گاه خسارات و لطمات جبران ناشدنی نصیبش می شود. در جستجوی همسر ایده آل هم در حقیقت همسر بعنوان یک دوست و یار و یاور است. و این دوست و تحقق این آرمان، اجر و نتیجه ایمان به خدا و صلح با عالم و آدمیان است (عمل صالح) که مظهر اراده و اسماء و صفات خداست. یعنی هر که خدای را باور کرد و دست از جدال و خصومت با خلقتش کشید به دوست می رسد که این دوست اگر دوست حقیقی و انسانی مخلص و صدیق و یاریگر باشد بی تردید از دوستان خداست. پس تو در غایت و کمال مؤمنانه ات در حیات دنیا به دوست دوست می رسی یعنی به یکی از دوستان خدا!

۲- زیرا دوستی جز خدا نیست و بقول ابراهیم خلیل «جز خدا همه دشمنند». پس اگر دوستی بر روی زمین یافتی بدان که او در دوستی با خداست که با خلق خدا هم دوستی می کند. «اگر کسی را دوست بداری خدای را شدیدتر دوست می داری». قرآن- پس هر دوستی یک دوست دوست است: دوست خدا! ولی خدا!

۳- ولی طبق کلام خدا در آیه مذکور در سوره مریم، وقتی به یکی از اولیای الهی می رسی که لااقل دست از جدال و انکار و عداوت با خلق خدا برداشته باشی یعنی صالح شده باشی و اعمالت در صلح با دیگران باشد.

۴- ولی آنگاه که به یک دوست (ودود) رسیدی که یکی از اولیای خداست با او نیز در صورتی می توانی به دوستی برسی و تو هم دوستش بداری و این دوستی پایدار شود که دوستان او را هم به دوستی بپذیری و انکار و عداوت نکنی. یعنی باز هم به امتحان دوست دوست در مرتبه برتری می رسی. زیرا دوستی پایدار در صورتی ممکن می شود که متقابل باشد و دوستی متقابل در جریان تلاش برای دوست داشتن دوست دوست پدید می آید وگرنه چه بسا با دوست (ولی خدا) به بن بست می رسی و این یاری را از دست می دهی.

۵- دوست داشتن کسی که تو را دوست دارد عین خودپرستی است. دوست داشتن حقیقی در رابطه با کسی ممکن می شود که تو را دوست نداشته باشد. و اولیای الهی اینکاره هستند و لذا آنان را محبان و اهل محبت نامیده اند زیرا مردم را دوست دارند در حالیکه مردم آنها را دوست ندارند و چه بسا دشمن می دارند.

۶- تلاش برای به صلح و مودت رسیدن با دوست دوست همان تلاش برای به مقام دوستی رسیدن با خود دوست است و این است مقام محبت که همان مقام وجود است. زیرا کسی که وجود دارد همه را دوست دارد. پس تلاش برای دوستی کردن با دوست دوست همان تلاش جهت به وجود آمدن است.

۷- احساس دوستی کردن با اولیای الهی را هنری نیست و این بخودی خود دال بر محبت نیست زیرا تو محبت آنها به خودت را دوست می داری یعنی خودت را دوست می داری نه آنها را. ولی اگر با کسی دوستی کنی که مورد محبت یکی از اولیای خداست که تو را هم دوست می دارد دوستی و دوست داشتن را دوست می داری نه خودت را! و فقط در اینصورت

است که ولایت و محبت اولیای خدا را می‌پذیری و دوست می‌داری نه خودت و نفسانیت خودت را و کرامت و شفاعت و برکتی که از اولیای خدا می‌یابی!

۸- کسی که شفاعت و کرامت و برکت اولیای خدا را دوست می‌دارد حتی خودش را هم دوست نمی‌دارد بلکه دنیائی را که از اولیای الهی می‌یابد دوست می‌دارد.

۹- کسی را می‌یابی که تو را دوست می‌دارد و یاریت می‌دهد و در عین حال فرد دیگری را هم دوست می‌دارد و یاری می‌کند. تو اگر با این فرد دیگر هم دوستی کنی و دوستش بداری تازه دوستی و دوست داشتن و یاری را دوست می‌داری نه امیال دنیوی خودت را که در قبال آن دوست ارضاء می‌شود. این حق دوست دوست است.

۱۰- پس حق دوست و دوستی و یار و یآوری و مودت و محبت، فقط در حق دوست دوست نهفته است. و این همان حق وجود است و وجود یافتن! زیرا دوست داشتن بزرگترین صفت وجود داشتن است.

۱۱- به همین دلیل کسانی که علی(ع) را به ولایت و امامت پذیرفتند و با او دوستی کردند توانستند با رسول خدا هم در دوستی بمانند و آنانکه علی را که بزرگترین مظهر دوست دوست بود انکار کردند با رسول خدا هم نهایتاً به عداوت رسیدند و از هستی ساقط شدند. پس مذهب امامیه، مکتب دوست دوست است.

۱۲- اصلاً امام یعنی دوست دوست: دوست خدا! و لذا آنان که از امام اطاعت می‌کنند به دوستی با خدا می‌رسند و آنانکه از امام اطاعت نمی‌کنند به دشمنی با خدا می‌رسند.

۱۳- دوستی با امام، دوستی با خدا و وجود است و راه وجودیابی! و دوستی با امام جز از راه دوستی با دوستان امام ممکن نیست. و دوستی با امام یعنی دوستی با دوست خدا و دوستی با دوست داشتن که دوستی با وجود داشتن است. پس دشمنی با امام عین عدم پرستی است.

۱۴- پس ارزش اطاعت از امام در ارزش رسیدن به مقام دوستی و دوست داشتن (ولایت) است که مقام وجود و وحدت با عالمیان است. و این ممکن نیست الا در دوستی کردن و دوست داشتن کسانی که امام دوستشان دارد. و در غیر اینصورت دوستی با امام جز خودپرستی و دنیاپرستی محض نیست و تا فواید دنیوی امام قطع شود عداوت هم آغاز گردد. و این خودپرستی هم یک خودپرستی کاملاً مادی و دنیوی است و نه خودپرستی روانی. فقط کسی می‌تواند خود خودش را دوست بدارد که امامش را دوست بدارد و کسی می‌تواند امامش را دوست بدارد که دوستانش را دوست بدارد و این نیازمند جهادی مستمر است جهادی که منجر به وجود یافتن می‌شود. زیرا وقتی که انسان دیگری را دوست بداریم (و نه فواید و نیازهای خود را در او) کسی را دوست می‌داریم که مظهر جمال خداست که جمال ذات وجود است پس وجود را دوست می‌داریم و بدین طریق وجود می‌یابیم و خود را دوست می‌داریم!

۱۵- دوست داشتن کسی که امام تو دوستش دارد موجب دوستی تو با امام می‌شود و دوستی تو با خودت: و دوستی با دوستی!

۱۶- عالم هستی، دوست دوست است و دشمن دشمن! در این معنا بسیار بیندیش که کل خیر و شر از اینجا است!

۱۷- پس بدان که مقام وجود مقام دوست داشتن دوست است! و این مقام اولیای الهی و انسان کامل است.

۱۸- حال بهتر درک می‌کنیم که چرا دوستی و محبت بین دو برادر یا دو خواهر چه امر کمیاب و بزرگی است زیرا با محبت واحدی روبرو هستند (والدین). پس این دوستی عین دوست دوست است. یعنی بتوانی کسی را دوست بداری که او هم مورد محبت والدین توست. و اینک بهتر راز شقاوت تاریخی نهفته در قلمرو نژاد را درک می‌کنیم. مثل حسادت بین برادران و حسادت بین خواهران! و از آن بدتر حسادت بین دو هوو! به همین دلیل هووپذیری بزرگترین جهاد فی سبیل الله است و از این منظر واقعه هاجر و سارا، همسران ابراهیم خلیل را دریابیم!

۱۹- در صورتی می توانی والدین خود را دوست بداری که به محبت آنها نسبت به بقیه خواهر و برادرانت حسود نباشی و آن محبت را هم دوست بداری و این امری عظیم و بس کمیاب است. و این از جمله ویژگی بزرگ اهل بیت عصمت است که اهل بیت خدایند و کانون وجود!

۲۰- پس درمی یابیم که دوست دوست، اساس اخلاق عملی است و آدمی بمیزانی که حق آنرا ادا کند اهل اخلاق الهی و خلق جدید و سالک سیر الی الله است و در غیر اینصورت به همه مفسد و مظالم مبتلاست که بخل و حسد عاطفی زمینه همه آنهاست. و بخل و حسد از بی وجودی است یعنی از فقدان محبت!

۲۱- پس تلاش برای به صلح و دوستی رسیدن با دوست دوست محور همه تقواها و مجاهدتهای معنوی بشر است.

۲۲- حسادت و عداوت زن و شوهر با بستگان و دوستان همدیگر (به این معنا که همسر حق ندارد هیچکس دیگری را دوست داشته باشد)، حسادت و عداوت خواهران و برادران با همدیگر در قبال محبت والدین، حسادت و عداوت همکاران نسبت به همدیگر در قبال توجه رئیس و حسادت و عداوت یاران نسبت به همدیگر در قبال محبت پیر یا امام کل بنیاد شرارت و فساد و نابودی نسل بشر است. پس مصادره عاطفه و محبت و استکبار عاطفی، ذات همه مفسد و مظالم و جنون و جنایات و کفر بشر است. زیرا ابلیس به عنوان بانی کفر در قبال محبت خدا نسبت به حضرت آدم دچار بخل و انکار و عداوت شد و کافر گردید. پس بنیاد کفر هم بخل و عداوت عاطفی در قبال دوست دوست است. پس حقی برتر و ذاتی تر از حق دوست دوست نیست و ناحقی و کفری هم ذاتی تر و شدیدتر از انکار دوست دوست نیست.

۲۳- پس مذهب امامیه که مکتب دوست دوست است ذات همه امراض بشری را نشانه رفته و ریشه کن ساخته است و بنیاد عداوت و شقاوت را برانداخته است و ابلیس را از قلمرو حیات بشری طرد کرده است.

۲۴- اگر هم بخواهیم روانشناسی اعماق یا روانکاوی وجود را مورد بررسی تمام عیار قرار دهیم نهایتاً به امر واحدی می رسیم و علت العلل همه امراض و ناهنجاریهای روانی بشر را که منشأ همه مفسد اجتماعی است انکار دوست دوست خواهیم یافت. این امر یگانه گوهر علم روانشناسی قرآنی و شیعی است: دوست دوست!

۲۵- هر که تو را دوست دارد اگر محبتش را برای سائرین هم بخواهی و آنان را هم لایق محبت بدانی خودت مستحق آن محبت شده و وجود می یابی! زیرا محبت، حق وجود است و وجود، حق محبت است، بدان!

۲۶- هر که دوستی و محبت را فقط برای خود بخواد از آن ساقط می شود یعنی از وجود ساقط می شود زیرا وجود را فقط برای خود خواسته است و این ممکن نیست زیرا وجود امری ذاتاً وحدتی و توحیدی و جهاتشمول است یا همه با هم هستند و یا هیچکس و هیچ چیزی نیست! پس خودخواهی عاطفی امری مطلقاً محال است زیرا ضد وجود است. زیرا اصلاً خودخواهی ضد وجود است. چون اگر خدا فقط خود را می خواست اصلاً نه عالمی بود و نه آدمی!

۲۷- پس بدان که منکر دوست دوست، ابلیس است و هر که اینکاره باشد ابلیسی است یعنی آتشین و دوزخی! همانطور که حسد تماماً آتش است یعنی حضور ابلیس در جان آدمی!

۲۸- پس بدان که جهاد بر علیه بخل و حسد عاطفی، نبرد بر علیه ابلیس نفس و جهاد جهت به وجود آمدن و مستحق وجود داشتن است!

۲۹- و بدان که بخل و حسد عاطفی که ذات هر بخل و حسدی است علت العلل حسادتهای مادی و اقتصادی و سیاسی و غیره است و لذا علت العلل همه دزدیها و جنایات! چون انسان بخیل، وجودناپذیر و مبتلای به نابودی است و می پندارد با بلعیدن جهان، هستی می یابد. این معنای ذاتی استکبار جهانی و امپریالیزم نیز می باشد.

۳۰- اگر دل آدمی کانون حیات حیوانی و روحانی و ایمانی اوست که هست غذایی جز محبت ندارد و به محبت زنده است و در صورتی می تواند این غذا را دریابد و هضم و جذب نماید که آنرا برای دوست دوست هم بخواند: خواهر و برادر و هوو و همکار و سائر مؤمنان همکیش!

۳۱- پس ضایع کردن حق دوست دوست، ضایع کردن حق دل خویش و عین خودکشی است و منشأ همه ظلم ها و شقاوتهای بخوشتن! «ظلم نمی کنید الا بخود. بخل نمی ورزید الا بخود». قرآن-

۳۲- محبت همچون روح و همچون وجود امری مطلقاً غیرقابل تجزیه و تقسیم است و لذا با محبت ورزیدن به مقداری بیشتر، از مقدار محبت کم که نمی شود بلکه برکت نیز می یابد همانطور که خداوند در کتابش با هر خلقتی فتبارک الله می شود یعنی افزون می گردد.

۳۳- بنابراین کسی که به لحاظ عاطفی نسبت به خواهران و برادران و یا دوستان خود حسد می ورزد او در حقیقت خواستار محبت نیست بلکه خواهان منافع دنیوی در رابطه با والدین یا استاد و پیر خویش است زیرا اگر از محبت برخوردار می بود و می توانست آنرا قلباً هضم و جذب کند اصلاً دچار حسد نمی شد پس حسد بزرگترین نشانه قحطی محبت است در جایی که محبت هست و او قدرت دریافت و جذبش را ندارد بدلیل ادا نکردن حق دوست دوست! در این معنا بسیار بیندیش که مهمترین راز شقاوت و ستم و امراض روانی بشر است.

۳۴- کسی که بدلیل ادا نکردن حق دوست دوست دچار قحطی وجود می شود تمام چشم و دلش به دنیا و مادیات است که گویی از طریق بدست آوردنشان وجود یابد و لذا از دیدن عالم و آدمیان در آتش حسد می سوزد و دیوانه می شود. و اینست راز جنون و جنایت و شقاوت حاکم بر جهان مدرن که درمان و نجاتی جز رویکرد به مذهب امامیه و مکتب غدیر ندارد که در آن پدری جز امام نیست و مادری جز همسر امام و خواهر و برادری جز مؤمنان! «براستی که فقط مؤمنان برادرانند». قرآن-

۳۵- و این انسان دیوانه آتش بخل و حسد عاطفی، که در نابودی جان می کند و خصم دوست دوست است چون عاشق می شود یا ازدواج می کند یک آدمخوار دیوانه است که آدمخواری آتشین خود را عشق پنداشته است و اراده به مالکیت تمام عیار تن و روح محبوب خود را عشق معرفی نموده و جهت پنهان داشتن این اراده شیطانی مجبور به نمایش ایثار است که البته جز غیرت چیزی برای ایثار ندارد و بدینگونه این به اصطلاح عشق در همان آغاز کارش با تمامیت خود در تضاد می افتد و یک جنون تمام عیار آغاز می شود که عاقبتش معلوم است. در حقیقت این عاشق می گوید: جز مرا دوست نداشته باش ولی با هر کسی که می خواهی باش!!؟ و این مذهب عشق ابلیسی این دوران است. و این آخر عاقبت انکار دوست دوست در آخرالزمان است که با ذره ای دوست داشتن و یا دوست داشته شدن درمان می شود. زیرا آدمی بمیزانی که می تواند کسی را قلباً دوست بدارد می تواند محبت کسی را هم قلباً دریابد. تلاش برای مصادره دربست محبت تلاش برای از دست دادن محبت است.

۳۶- کسی که می گوید «فقط مرا دوست داشته باش و همه را دشمن باش و هر چه خواهی کن» مطلقاً از دوستی و محبت بیگانه است. زیرا کسی که کمترین بهره ای از محبت قلبی داشته باشد و آنرا درک کند به یقین می داند و می بیند که در محبت او هیچکس دیگری نمی تواند سهم باشد و یا آنرا به سرقت برد. زیرا هر انسانی همانطور که دارای درجه ای از وجود است دارای همان درجه از محبت و محبت پذیری است و مادون و ماورایش هیچ ارتباطی با او ندارد و هیچ تداخل و تشریکی ممکن نیست و این یکی از اصول عرفانی توحید و عصمت ذات و وحدت وجود است.

۳۷- همانطور که هر یک از موجودات و آدمیان در نزد خداوند، جایگاه وجودی منحصر بفرد خود را دارند و اینست که هر چیزی یک موجود بی تاست. و این از قوانین بنیادی وجود و توحید و وحدت است و این درجات محبت است. پس محبت والدین به فرزندان هر یک منحصر بفرد خودشان است و هیچ فرزندی نمی تواند حق دیگری را بخورد و هیچ مؤمنی هم نمی تواند حق دیگر مؤمنان را در نزد خدا یا امام، ضایع کند و یا به سرقت برد.

۳۸- پس حسد ناشی از امور عاطفی و محبت و دوستی، دال بر حماقت و جهل و بی معرفتی محض نسبت به محبت و دل است. زیرا مسئله مشهور بیشتر یا کمتر دوست داشتن کسی، مسئله ذاتاً کاذب و خلاف حقیقت است. یعنی هیچ مادری نمی تواند فرزندی را بیشتر از فرزند دیگرش دوست بدارد و هیچ استاد یا پیری نمی تواند شاگرد و مریدی را بیشتر از سایرین دوست بدارد. اگر این معنا را فهم کردیم بر ابلیس نفس خود تا ابد مسلط شده ایم و از کفر نفس خود رهیده ایم و از شقاوت و جهنم، جان سالم بدر برده ایم و عادل گشته ایم و از ظلمت جهل رها!

۳۹- از آنجا که هر موجودی به مثابه پله ای از نردبان وجود است و منحصر بفرد خویش است معنایش اینست که جلوه ای از پرتو محبت وجود حق است در درجه خاص خودش! پس محبت هر کسی در دل یک انسان هم درست همینگونه منحصر بفرد خود خود اوست که هیچکس دیگری نمی تواند از آن برخوردار باشد جز خودش! پس حسادت در محبت منشأ حماقت و علت العطل همه حماقتها و شقاوتها و کفر است. و انسان بمیزان رعایت حق دوست دوست از این حماقت و شقاوت و کفر نجات می یابد.

۴۰- و اما تنها راه نجات عمومی از این کفر و حماقت و شقاوت و دوزخ اینست که نسبت به کسی که احساس بخل و حسد داری به او نزدیک شو و با او تعامل و دوستی و درد دل و بلکه خدمت کن و در قبالتش متواضع باش و از او طلب دوستی کن. یعنی همان کاری را بکن که ابلیس در قبال حضرت آدم نکرد و بانی کفر و دوزخ شد! و این کلام خدای را مستمراً با خود بخوان که: آنکه ایمان آورده و با اطرافیان خود به صلح و آشتی رسید خداوند از برایش دوستی قرار می دهد. یعنی دارای امام می شود زیرا دوستی را که خداوند برای کسی قرار دهد دوست خداست. و اگر دستت به امامت نمی رسد علتش آنست که دوستانش را منکری و عداوت می کنی. اگر بتوانی قلباً ذره ای محبت کسی را دریابی و یا کسی را دوست بداری از آتش بخل رسته ای!

۴۱- حال بگو که چرا خانواده و نژاد هر کسی شقی ترین دشمن ایمان اوست و چرا بقول قرآن، همسر خصم ایمان است! زیرا خانواده و قوم هر کسی قلمروئی از حیات اجتماعی و عواطف و محبت است که نسل اندر نسل در طول تاریخ با دوست دوست جنگیده و این خصومت را نهادینه و تبدیل به فرهنگ و عرف و بلکه شرع نموده است و از مقدسات خود ساخته است. از غیرت وارونه زن نسبت به شوهر که اصل و اساس آن غیرتش نسبت بهر عاطفه ای است که شوهر بهر کسی دارد که در رأس آن خانواده شوهر است و کینه تاریخی عروس و مادرشوهر و خواهرشوهر از یکسو و ماجرای مادرزن از سونی دگر. و می بینیم که پای ثابت این غیرت و جنگ با دوست دوست همانا زن است که معمولاً مورد محبت مرد خویش است و محبت مردش را تماماً و در بست فقط برای خودش می خواهد و این نبرد نهایتاً به رابطه پدر با بچه هایش هم کشیده می شود و زن با ترفندهای نو به نو بین پدر و بچه ها نفاق و عداوت می افکند. و اینست که شقی ترین دشمن ایمان در درون خانواده هم زن و مادر است. و بیهوده هم نیست که ابلیس هم از درب دل حوا وارد رابطه شد. و عداوتش با ایمان هم واضح است چرا که ایمان چیزی جز نور محبت خدا در دل بنده نیست پس دشمنی با ایمان عین دشمنی با محبت غیر است.

۴۲- انکار و عداوت با دوست دوست به زبان ساده یعنی اینکه: تو به غیر از من نیایستی به هیچکس دیگری هیچ توجه و عاطفه و محبتی داشته باشی و هیچکس دیگری هم نباید به تو توجه و محبتی داشته باشد. ذات کفر و ابلیسیت جز این نیست که آدمی را فقط از دوست داشتن محروم نمی کند بلکه از دوست داشته شدن هم محروم می سازد زیرا محبت کسی را فقط در صورتی می توان قلباً دریافت که محبت او را برای دیگران هم بخواهی! و این قانون محبت و وجود است.

۴۳- آدمی در قبال هر چه که دارد و بدست می آورد بایستی تزکیه شود و زکات دهد تا از عدمیت که همان منیت است پاک شود یعنی از شرک پاک گردد. تزکیه و زکات تن، عبادات است مثل نماز و روزه! زکات تاریخ و دهر همان ذکر است. زکات غرایز، تقواست. زکات مال، خمس و زکات مشهور است و صدقات و انفاق! زکات شهرت، خدمت به مردم است. زکات علم، تعلیم آن است. زکات دین، امر بمعروف و نهی از منکر است. و اما زکات و تزکیه دل که هسته مرکزی منیت است از خود گذشتن و اطاعت بی چون و چرا از کسی است که تو را دوست دارد که در محور این اطاعت بی چون و چرا همانا خدمت کردن و دوستی نمودن و تلاش برای دوست داشتن رقبا می باشد! که این را هوپذیری می نامیم که همانا هوپذیری (خداپذیری) در رابطه من- تونی است وگرنه این محبت آدمی را عین ابلیس نموده و نابود می سازد. و این تلاش برای

رسیدن به مقام دوست داشتن است از جایگاه دوست داشته شدن! و این راز دوست دوست است. دوست داشتن کسی که محب تو را دوست دارد در حالیکه تو محب خودت را دوست نمی داری و فقط محبوب هستی یعنی محبوبیت خود را دوست می داری یعنی خودپرستی! یعنی ابلیس صفتی! پس تلاش برای دوست داشتن دوست دوست تنها راه رهائی از ابلیسیت و عدمیت است و رسیدن به مقام دوست داشتن که وجود یافتن است! این ساده ترین بیان حق دوست دوست است که آدمی را به مقام دوست داشتن محبوبش می رساند و محبت دوطرفه می شود و از رخنه شیطان محفوظ می ماند! و جز این هیچ راه و روش دیگری برای دوست داشتن محب خود نیست پس دوست دوست، حق خود دوست است که اگر ادایش نکنی به اشد ظلم و شقاوت مبتلا می شوی و بالاخره این محبت را از دست می دهی! یعنی هیچکس نمی تواند محب خود را دوست بدارد و دوستی را متقابل و عادلانه سازد الا از طریق دوست داشتن رقیب یا رقبای عاطفی خود در این دوستی! اینست که خداوند فرموده ای کسانی که ادعا می کنید مرا دوست می دارید پس اولیای مرا دوست بدارید و اطاعتشان کنید! و هرگز نمی توان خالصانه انبیاء و اولیاء را اطاعت کرد الا از طریق یاری رسانیدن و دوستی کردن با سائر مؤمنان!

۴۴- در حدیث قدسی به نقل از کلام خدا به رسول خاتمش در معراج آمده است که خداوند به پیامبرش فرمود: «ای محمد آیا می دانی به چه منظوری تو را به این مقام بالا آوردم. تو را به معراج نیاوردم الا اینکه حق دوست دوست را به تو بشناسانم».

۴۵- پس بدان که زمین یکسره در ظلم و فساد و شقاوت فرونرفته است مگر بدلیل پایمال کردن حق دوست دوست. یعنی کل این دوزخ روی زمین حاصل عداوت محبوبها و معشوقها با انتشار محبت است که محبت را تماماً مصادره به خود نموده و آنرا از دیگران بازداشتند. و به همین دلیل خودشان از محبت ساقط شدند و دچار قحطی وجود گشتند و آنگاه دست به انتقام زدند بر علیه کانونهای محبت. یعنی هم محبت را منع نمودند و هم به اشاعه شقاوت پرداختند: زنان در قبال شوهرانشان، فرزندان در قبال والدینشان و نهایتاً شاگردان و مریدان در قبال اساتید و امامانشان و نیز برخی از مؤمنان در قبال پروردگارشان. و این استمرار مکتب ابلیس است.

۴۶- مسئله اینست که انسانی که محبوب واقع شد بناگاه عالم و آدمیان را هووی خود می پندارد که مبدا این محبت را از او بدزدند و این همان وسوسه ابلیس است که محبت را فقط برای خودش می خواست و رابطه اش با پروردگارش را من-تویی کرده بود و به هو (او) حق حیات نمی داد و این نبرد با «هو» منشأ ابلیسیت و شقاوت است و نیز علت العلل حماقت. زیرا محبت که جوهره وجود است فقط در سمت هو جاودانه می شود و در حصار «من» می میرد. اینست که دوست دوست پذیری را مترادف هوپذیری خوانده ایم. هر که هو را پذیرفت حق را پذیرفته است و مستحق محبت و جاودانگی گشته است. داستان ابراهیم خلیل با همسرانش سند تاریخی این حقیقت است. و این تبیین عرفی و عرفانی دین فطری مردمان است همانطور که خداوند در سوره روم فرموده که: «روی به دین حنیف ابراهیم نما و بدان که خداوند مردم را بر فطرت خودش آفریده است و اینست دین پایدار در قیامت ولی اکثر مردمان بر این حقیقت آگاه نیستند.» و بدین وسیله مردم بر فطرت خود آگاه و بیدار می شوند.

۴۷- پس بر این اساس هر کس که هر رحمت و نعمتی را یافت و آنرا برای دیگران هم خواست و برای رسانیدنش به دیگران جهاد کرد خودش به حق آنچه که یافته نائل می آید: دین، محبت، ثروت، علم و معرفت و... برسان تا بررسی!

۴۸- مبارزه با نفس خود در جهت احقاق حق دوست دوست تمامیت نبرد بر علیه ابلیس نفس است. خود اینجانب در تجربه معنوی زندگی و در مشاهداتم از افرادی که در غایت بدبختی بسویم آمدند و نجات یافتند بدون استثناء دیدم که فقط بخاطر عدم پذیرش این حق و مبارزه با آن دوباره ساقط گشتند. یعنی چون خودشان به رحمت و شفاعت حق نجات یافتند دیگر چشم دیدن هیچ کسی را در این راه نداشتند با آنکه اولین حقی را که به این افراد شدیداً گوشزد نمودم حق دوست دوست بوده است. پس بنگر تا چه حد است کفر و شقاوت آدمی که در آگاهی کامل راضی به نابودی خود می شود تا مبدا کسی نجات یابد. بنده در این تجربه مادام العمر زندگی بود که به اسرار دین خدا و راز غدیرخم و فجایع و عداوتهای بعد از آن آگاه شدم که در همه مذاهب الهی انکار حق دوست دوست بصورت انکار اولیاء و اوصیاء و مؤمنان منشأ همه انحرافات و نفاقها بوده است که غایتش انکار امر ولایت و امامت است که قلمرو دوستی خدا با خلق است که این امر در عرصه غیبت

امام تبدیل به مسئله و معمائی مضاعف گشته است چرا که خود امام زمان دوست مطلق خداست. یعنی دوست دوست مطلق است و با غیبتش این حقیقت را جهانی ساخته است که با ظهور و تجلی اش در دوستان خودش در سراسر زمین این حق را به میدان آزمونی جهانی گذاشته است: دوست دوست دوست. که این دوستان دوست دوست جز عرفا بر روی زمین نیستند که آینه تجلی دوست دوست می باشند و بدین طریق کل بشریت به این حق امتحان می شود و این همان امتحانی است که به قول علی هر کسی در آن سربلند آید اهل ولایتش می شود یعنی اهل دوستی می شود. دوستی با خدا و اینست تنها راه نجات از حماقت و شقاوت و عدمیت. و این امتحان به زبان فرهنگ عرفی بشر همان امتحان هووپذیری است در قلمرو محبت و این بزرگترین امتحان دل است.

۴۹- این سخن خود دوست دوست (امام زمان) است که: «کسی که امام ندارد بر همسرش حرام است». معنای دیگرش اینست که رابطه قلبی بین دو انسان بدون یک دوست دوست (امام) محال است. یعنی هر من- تویی یک هو (او) می خواهد. این یکی از بزرگترین مکاشفات عرفانی بنده در قلمرو معرفت نفس محض بوده است که از راه غیر آیات و روایات حاصل شده است ولی منجر به کشف بزرگترین حقیقت دین محمدی گشته است که امر امامت است و مصداق این کلام خود رسول خدا که: «زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند».

۵۰- خلاء و نفاق رابطه زناشویی عین خلاء بین ذهن و دل هر فردی است که خلاء بین ظاهر و باطن وجود است زیرا ذهن آدمی آئینه دنیا و ظواهر است و دل آدمی کانون غیب وجود است. همانطور که زن هم به مثابه جمال دل مرد است و مرد آئینه ذهن و دنیای زن است. و خداوند در کتابش می فرماید: «خداست که بین دل و دنیای آدمی حائل است. همانطور که ذهن و دل جز به نور امامی زنده به هم نمی رسند که خلیفه خداست، زن و مرد هم بدون او به وصال روحانی نمی رسند. یعنی خلاء بین بود و نبود جز به نور دوست دوست طی نمی شود و آدمی بدون او یک بود نبودی است. مرده ای متحرک!

۵۱- انسان بمیزانی که قلباً توانایی دوست داشتن و ظرفیت محبت پذیری دارد دچار بخل و عداوت عاطفی نسبت به عواطف دیگران نمی شود. مثلاً زنی که دلی کمابیش زنده و محبت پذیر دارد و می تواند قلباً محبت شوهرش را دریابد و متقابلاً مهرورزی کند از عواطف شوهرش نسبت به اعضای خانواده و دوستان و نهایتاً پیر و امامش دچار بخل و عداوت نمی شود و اتفاقاً این عاطفه و محبت زناشویی در روابط با اوهای دیگر به جریان می افتد و همه جویبارهای عاطفه تبدیل به نهری عظیم می شود که خود زن هم از آن برخوردار می گردد. یعنی محبت اگر حقیقتاً باشد در انتشارش برکت می یابد و افزون می گردد نه اینکه کاهش یابد. ولی زنی که در قبال عواطف شوهرش نسبت به دیگران دچار بخل و بحران می شود هراسش از این است که بی محبتی او به شوهرش رسوا شود در قیاس با محبتی که از دیگران در رابطه با شوهرش رخ می نماید. پس انکار و عداوت با دوست دوست در هر سطحی حاصل شقاوت و فقدان رحمت و محبت است که در چنین مواقعی فرد عاقل بجای انکار و عداوت بقدرت تقوا شیطان نفسش را مهار نموده و به تعامل و خدمت همت می گمارد دقیقاً نسبت به کسی که وی را رقیب و هووی خود می داند که این بهترین موقعیت برای احیای دل به نور محبت است و کسی که چنین موقعیتی را از دست می دهد بزرگترین شانس و رحمت الهی را جهت زنده سازی و محبت پذیری دل خود از دست می دهد.

۵۲- بزرگترین معضله و عقده هر زنی در قبال شوهری که وی را دوست می دارد اینست که بوضوح می بیند که دل خودش اصلاً شوهرش را دوست نمی دارد و لذا نمی تواند رابطه محبتانه ای با شوهرش برقرار کند که همین مسئله منشأ تمام انکارها و مکرها و ولایت ناپذیری زن است که به این معضله در کتاب «فریاد زن» به تفصیل پرداخته ایم. ولی در اینجا اعلان می کنیم که تنها و تنها راه نجات زن از این بن بست و نفاق عاطفی که زندگیش را تباه می کند اینست که حق دوست دوست را در رابطه با شوهرش ادا کند. یعنی تلاش کند با کسانی که به شوهرش عاطفه دارند تعامل و دوستی نماید. از خانواده شوهر تا دوستانش و بخصوص پیر یا امامش.

۵۳- همین نفاق عاطفی در هر شاگرد و مریدی نسبت به استاد و پیرش نیز صد چندان شدیدتر حضور دارد که اگر علاج نشود موجب مالیخولیا و صدها سوءظن به امام می شود که نهایتش سقوط است که علاج این درد بزرگ تعامل و خدمت و دوستی با سانر دوستان پیر یا امام است و فقط از این طریق می تواند او نیز پیر و استادش را دوست بدارد که این سرآغاز هدایت است و این همان کاری بود که ابلیس از آن ابا کرد بدلالی که قبلاً ذکرش رفته است که مهمترین دلیلش قدمت است.

۵۴- مسئله جفای در وفا و خیانت به خدمت و شقاوت در حق محبت و معضله همه جانی نمک به حرامی بشر نسبت به ولی نعمت خود که بزرگترین درد بی درمان بشر در تاریخ بوده است جز ادای حق دوست دوست علاچی ندارد. یعنی دوست داشته باش و دوستی کن با کسانی که دوست تو را دوست می دارند در حالیکه تو او را دوست نمی داری. آیا این بزرگترین درد دل انسان نیست که پاسخش در مکتب غدیر است.

۵۵- نبرد با قداست قدمت که همان تاریخ پرستی و دهرزدگی و خسران عصر است که اول منطق ابلیس می باشد اینست که قدیمی ترها بایستی جدیدترها را حمایت و یاری کنند چه در راه دین و چه دنیا و چه عاطفه و محبت. نه اینکه با فلسفه «چون من از قبل بوده ام پس هیچکس حق ندارد در حریم من باشد» امکان حیات را از جوانترها و جدیدترها بگیریم. این ساده ترین بیان حق دوست دوست است. از این منظر بنگرید به بطن افکار و احساسات سلطه جویانه والدین نسبت به فرزندان. و رفتار بزرگترها نسبت به کوچکترها و قدیمی ترها نسبت به نورسیدگان در حریم خانه، جامعه، اداره، مدرسه، مسجد، خانقاه و... .

۵۶- با اتکاء بر فلسفه ابلیسی قدمت است که ابلیس خود را حق به جانب کرد تا از امر پروردگارش سرپیچی کند. (که من شش هزار سال است که عابد درگاهم پس چرا این نورسیده را خلیفه کرده ای. او را سجده نخواهم کرد.) و پدر ابراهیم خلیل آنهمه آیات و بینات پسرش را ندیده انگاشت و توانست او را زنده در آتش افکند. و شیوخ پیر بنی اسرائیل توانستند عیسی جوان را بر دار کنند و پارلمان سقیفه به خود این حق را داد که علی را به جرم جوانیش از ولایت و وصایت رسول کنار بگذارد و... و هر پدر و مادری به خود حق می دهد تا با فرزندان خود هر چه می خواهد بکند و هیچ حقی را که برخلاف میلشان باشد نپذیرند. که همین جریان در کل جامعه بشری حاکمیت دارد. و بر حسب همین منطق ابلیسی است که خواهران و برادران بزرگتر هیچ حقی برای کوچکترها قائل نیستند و شاگردان و مریدان سابق برای مؤمنان نورسیده کمترین حق هدایت قائل نمی شوند. این همان کهنه پرستی و نژادپرستی و عدم پرستی است. زیرا اتکایشان بر چیزی است که دیگر نیست یعنی گذشته! و این واضح ترین نشانه بی رحمی و سنگدلی و شقاوت است. و بدان که خلق جدید که خلقتی هر آن و هزاران باره است فقط حاصل غلبه بر این ابلیسیست است. یعنی یک مؤمن سالک در پذیرش و دوستی با هر مؤمن نورسیده ای بر خلق جدیدی وارد می شود و بدان که خلقت خداوند و حیات و هستی آدمی همواره جدید است. پس ورود هر مؤمن تازه ای برای اهل معرفت به مثابه رحمتی دگر و روحی برتر و خلقتی بزرگتر است و آنانکه با این امر جدید خداوند ستیز می کنند از آغاز هم در راه دین و معرفت و هدایت نبوده اند و فقط در سودای دنیای خود به لباس دین و معرفت درآمده بودند.

۵۷- مسئله اینست که رابطه کامل دو جانبه نیست بلکه مثلث است: من- تو- او! و این همان ازواج ثلاثه در کتاب خداست. و نیز آیه نجوا که: «چون سه نفر راز دل در میان نهند چهارمی اوست» یعنی عشق حقیقی سه جانبه است و رابطه قلبی دو جانبه امری محال است. این محال بودن راز انهدام خانواده در آخرالزمان است که حتی فرزند را هم بعنوان عضو سوم رابطه پذیرا نیستند. در این باب در کتاب «خداشناسی اجتماعی» به تفصیل سخن گفته ایم.

۵۸- مسئله اینست که وقتی کسی مورد محبتی قرار می گیرد از هر نوعی که باشد محل نزول رحمت و هدایت الهی واقع شده است بی آنکه هیچ کاری کرده باشد. یعنی این نزولی مطلقاً بی چون و چرا و بی علت و دلیل است که مربوط به این فرد محبوب باشد و خدائی بودن امر محبت دقیقاً به این معناست. پس وای بر این فردی که در جستجوی چون و چرا و علتی در خودش برای این محبت باشد. مثل زیبایی، عظمت، صداقت، علم، ثروت و... که این تلاشی برای منی کردن این محبت است و این عین واژگون کردن حق محبت است و انکار خدانیت آن. زیرا محبوبیت برترین آرمان ذاتی هر بشری است. و درست بر مبنای منی کردن محبت است که این فرد محبوب به خود اجازه می دهد که محب خود را تحت تصرف کامل خود درآورد و بنده خود سازد. زیرا خود را علتش می داند. پس بر محب خود واجب می شمارد که بنده اش باشد و در غیر اینصورت از او انتقام می ستاند. و این کل داستان زناشویی ها و نیز روابط عرفانی و معنوی است که به تباهی می انجامد. از همسرکشی تا امام کشی! که راه نجات از این نابودی حتمی، معرفت در حق محبت و سپس رعایت حق محبت یعنی اطاعت

از محبّ و ولی خود و نهایتاً ادای حق دوست دوست می باشد. و این بزرگترین راز بدبختی بشری برای نخستین بار در این معارف گشایش یافته و راه نجات از آن معلوم گشته است.

۵۹- تا زمانی که محبت یکطرفه است چه در روابط جنسی و نژادی و یا روابط ولانی و معنوی، امر و حق رابطه در فرد محبوب، واژگونه و یا متهم و مشکوک و شیطان زده است زیرا فردی که مورد محبت است خود را برتر از محبّ خود می پندارد زیرا با خود می گوید: این اوست که مرا اینقدر دوست دارد و من قلباً او را دوست ندارم پس من بهتر و دوست داشتنی هستم! از همین جا واژگونه و ضلالت و شقاوت و توقعات ناحق شروع می شود. پس حق محبت جز در ادای اطاعت و دوست دوست محقق نمی شود و موجب هدایت نمی گردد و بلکه این رحمت الهی وسیله ضلالت و شقاوت و هلاکت می شود. و غایت این هلاکت و نابودی در محبت ولانی اولیاء و عرفا رخ می دهد که ابن ملجم مثال تاریخی این واژگونه است که خودش را امام پنداشت و امامش را گمراه دید و او را کشت تا مسلمین را نجات داده باشد.

۶۰- محبّت که نور هستی بخش بشر است اگر حقش ادا نشود موجب سلطه شیطان و نابودی انسان است. که حقش اینست که متقابل شود و قانونش اطاعت است که سرلوحه این اطاعت سجده بر دوست دوست است. حق دوست دوست، حق محبت و مهرورزی است تا برترین رحمت خدا بر بشر تبدیل به حربه ای جهت اشد ستم و تجاوز و شقاوت نشود.

۶۱- چرا خداوند از غیر خودش ظهور کرده است؟ و چرا این حق آشکار از وجود سرور انبیای الهی محمد مصطفی به تمام و کمال است؟ و چرا باز این نور محمدی از وجود ولی و وصی محمد(ص) یعنی علی مرتضی آشکارتر است؟ و چرا این ظهور در فرزند آخرش محمد مهدی(عج) در حد مطلق و برترین تجلی است؟ چرا سلسله مراتب ظهور در ظرف زمین و زمان هر چه که ظاهراً از کانون حق دورتر می شود آشکارتر و کاملتر رخ می نماید؟ این همان حق دوست دوست است و دوست دوست دوست و دوست دوست دوست...!! این یعنی چه؟ چرا این نور هر چه از منشأ اولیه اش دورتر می شود نقدتر و دست یافتنی تر می شود؟ چرا نور اعلی العلیین در درک اسفل السافلین نقد و حیّ و حاضر و ظاهر می گردد؟ این سرّ دوست دوست است که سرالاسرار عالم وجود است! و به همین علت است که بقول قرآن کریم در سوره روم، دین حنیف ابراهیم (دین خالص) در قیامت آخرالزمان محقق می شود در کل جامعه بشری و در پایان زمان و در دورترین حدّ از مبدأ عالم!

۶۲- گویی هر چه از مبدأ دورتر می شویم نزدیکتر می شویم چرا که بر دایره وجودیم و جهان بر دو قوس نزول و صعود است و آخرالزمان عصر صعود است و ما بر نیمه دوم دایره در حال بالا رفتن و نزدیک شدن به نقطه صفریم و در حال رجعت! و این دور دوست دوست است دور ولایت و امامت!

۶۳- و اینست که مؤمنان آخرالزمان (عرفا) در نزد خداوند مقامی دارند که پیامبران گذشته بر آن غبطه می خورند و این بدلیل قدرت تجلی و ظهور حق است. که به لحاظی همان ظهور نور رحمت و محبت خدا در درک اسفل السافلین دوزخ تکنولوژیست. پس بر شقی ترین قلوب نازل می شود این اشد نور. پس طبعاً منجر به بروز اشد منیت و واژگونسالاری می گردد تا آنجا که فرد دریافت کننده خودش را با کانون محبت عوضی می گیرد که این غایت واژگونه است که جز در پذیرش فرد جدیدتری که بر این محبت وارد شده این واژگونه درمان نمی شود و این منیت ابلیسی شفا نمی یابد. زیرا یک فرد قدیمی در رابطه با کانون محبت خود همه یافته هایش را خودی و منی کرده و در رابطه با ولی خود کور و کر و لال گشته است که فقط در تعامل و تصدیق با یک مؤمن نورسیده این غول منیت را می بیند در آئینه حضور هویت امامش در وجود این مؤمن نورسیده به مثابه دوست دوست. زیرا این فرد قدیمی اینک دیگر بالقوه دشمن دوست شده است و مدعی اوست.

۶۴- بیان دیگر اینست که هر عارفی ساریبان یک کاروان سیرالی الله در قلمرو رجعت است. پس هر روز و ساعتی به حق نزدیکتر می شود و تغییر منزل می دهد. ولی قدیمی ترها هر یک در همان منزلی که وارد شده اند مانده اند و یا به انتهای کاروان منتقل گشته و از ابتدایش که ساریبان است بسیار فاصله گرفته اند و یک دلیلش اینست که از آخرین امر و روح امام خود غافلند و عموماً در همان امر و روح نخستینی که از امام خود یافته بودند جا مانده و چه بسا همان را هم به نسیان سپرده اند. به همین دلیل سالکان قدیمی تر عموماً به یاد و خاطره نخستین ایام ورودشان به قافله به خواب می روند و در

همان منزلی که به کاروان پیوسته به خواب رفته و جا مانده اند. هر چند که به لحاظ جسمانی در کاروان باشند. در اینجا دوست دوست به معنای جدیدترین فردی که به کاروان پیوسته و آخرین امر و روح ساریان را یافته، نماینده آخرین وضعیت کاروان و موقعیت الهی ساریان برای سائر اهالی این کاروان است. در حقیقت این نورسیده که چه بسا تنها دوست ساریان است مأمور بیدار کردن خفتگان این کاروان است که آخرین اخبار و موقعیت کاروان و راه و مخاطرات و نعمات پیش روی را به سائر اهالی قافله هشدار می دهد. پس هر که گوش دل به او نسپارد و دست به او ندهد و از خواب برنخیزد در نخستین پیچ یا گردنه جا بماند و یا از مسیر ساقط گردد. در حقیقت دوست دوست کسی است که در کنار ساریان و در رأس کاروان از نگاه رهبر خود راه را رصد می کند و اخبارش را به دنباله کاروانیان می رساند. پس کسی که دوست دوست را قلباً نماینده و چشم و گوش و زبان دوست نداند قافله را می بازد و در بیابان تنها و سرگردان می ماند و از آنجائی که مدتی را ساکن این قافله بهشتی بوده، طعمه ای بسیار لذیذ و تمیز برای گرگهای این بیابان است. زیرا مسیر کاروان هدایت در آخرالزمان سراسر از طبقات دوزخ می گذرد و همچون سفینه ای است که بر دریای آتش و خون موج می زند و بسوی ساحل نجات می رود. و اینست که بقول علی (ع): «هر که گفت پس کی و کجا از کاروان جا می افتد».

۶۵- پس در قلمرو سیر و سلوک معنوی تعامل و تصدیق و دوستی و اطاعت از دوست دوست بمعنای همواره به روز شدن است و دچار دهرزدگی و نسیان نگشتن و از آخرین امر و روح الهی نازل شده برخوردار شدن و در همه حال همسو و همدل با امام بودن.

۶۶- پس دوست دوست که در اصطلاحات عرفانی موسوم به پیر دلیل یا چراغدار (چراغی) و آئینه دوست است به مثابه رسول دوست نیز می باشد زیرا این سفری در ظلمات است. پس هر که در این قافله در خواب و نسیان نباشد خودش را به نزدیکترین حدّ این چراغدار می رساند تا جلوی پای خود را بهتر ببیند.

۶۷- دوست (پیر) به مثابه نور است و دوست دوست هم به مصداق نور علی نور است. که همچون ماه در شب تار است که البته نورش را از خورشید می گیرد. زیرا نگاه مستقیم به خورشید موجب کوری است.

۶۸- احیاگران و برپا دارندگان اصول و روح هر مذهب و مکتبی، نومؤمنان آن آئین هستند که یکبار دگر بدون واسطه تاریخ از طریق فطرت و اتصال به رب یا رسول و امام مطلق آن دین، ایمان آورده اند نه بواسطه سنت و تاریخ و روایت و وراثت و اخبار و آموزه های کتاب! و اینان عارفان هر مذهبی هستند که جمله برپا دارندگان دین حنیف ابراهیم خلیل می باشند. و اینان در بالاترین رده هرم دوست دوست در جوامع بشری قرار دارند که فطرت بر روح این بزرگان زنده است. بخصوص در آخرالزمان که هر کجا نور ایمانی دیده می شود متکی به روح عرفانی این دوستان دوست است. یعنی بدون روح عرفانی، اطوار و آداب سنت دینی که از راه تاریخ آمده در دهان ازدهای مدرنیسم بلعیده شده و اخبار دینی در انفجار اطلاعات محو گردیده است. یعنی حتی بقای سنت و روایات دینی هم باقی به روح عرفانی این بزرگان فطرت است و بدون این روشنایی های روی زمین هیچ ارتباط و اتصالی به امامان و رسول خاتم (ص) میسر نیست. اینان دوستان آن دوستان خدا هستند!

۶۹- درک و تصدیق و تبعیت از سلسله مراتب ولایت و دوستی در آخرالزمان از اهم واجبات دینی است که بدون آن گمراهی حتمی است. و اینست که پیروان رابطه مستقیم با خدا در این دوران پیروان شیطان شده و آشکارا شیطان را می پرستند! هر که دوستی معتبر در دین و معرفت ندارد محکوم به گمراهی و شیطنت است. آنکه دوست دوست ندارد اصلاً دوستی ندارد و آنکه دوستی ندارد دین ندارد.

۷۰- امروزه مؤمنی که در صراط المستقیم گام برمی دارد خدانی دارد و رسول خاتم و امام زمان (عج) و نائب زنده امام و بالاخره دوستی که فیلتر و پالایشگاه شرک رابطه با این نائب است هر چند که در ارتباط مستقیم با این نائب زنده باشد نائبی که می تواند یک مرجع تقلید در دین باشد و یا پیر طریقت و یا تجلی ای از حقیقت در درجات! اینست آن سلسله مراتب دوستی با خدا که همه انواع آفت ها و شرکها و مکرها و توهمات و منیت های این رابطه را در چندین مرحله تصفیه می کند

و دین خالص را ممکن می سازد! «ای اهل ایمان دین خالص را برپا دارید حتی اگر دو نفر و یا تنهاید که خدا شما را کافست». قرآن-

والسلام

علی اکبر خانجانی

۱۰ دیماه ۱۳۹۲